**هو المشرق عن أفق التقديس**

قد أشرقت الأنوار و القوم فی عمه عظيم قد ظهرت الأسرار و الناس فی دهش قديم قد ارتفع النداء و الوری فی صمم شديد قد هتكت الأستار و الأشرار فی حجاب غليظ و نفحت النفحات و المذكوم محروم من هذا المشموم اللطيف فيا أسفا من سكرات يتّبعها حسرات و تلحقها زفرات ترادفها عبرات بل جمرات فی قلب المليم بما احتجب عن النور المبين و اتّبع كلّ فاجر أثيم و اقتفی كلّ غافل زنيم و ألقی فی غياهب الجحيم كعظم رميم و أمّا المخلصون لفی بشر عظيم و نعيم مقيم و مقام كريم فائزين بالحقّ المبين مستبشرين ببشارات اللّه موعودين بلقاء ربّهم الغفور الرحيم بهاء الملكوت و ضياء اللاهوت لعمر اللّه إنّ هذا لهو الفضل الجليل و الوهب الجميل فيا عطشی لذلك الكوثر و السلسبيل و يا ولهی لمشاهدة ذلك الوجه البسيم و الشعاع الساطع المنير فيا أيّتها الورقة المبتلية بفرقة الشجرة الرحمانيّة دعی أوهام كلّ وهّام حميم هائم فی تيه الخذلان تائه فی تيه الهوان أكمه أصمّ كجلمود صخر ثقيل و تعرّضی لنفحات اللّه و اهتزّی بنسمات اللّه فی كلّ آن و حين و استبشری ببشارات ربّك الكريم و انزعی هذا الثياب الرثيث و البسی القميص الجديد فتتضوّع منه رائحة قميص يوسف البهاء و يرتدّ كلّ ضرير بصيرا من الجود الجديد. (عبدالبهاء عبّاس)

 يا عمّتی الحنونه قدری در رياض اسرار الهی سير نما و در حياض فيض نامتناهی خوض فرما چشم بينا بايد و گوش شنوا شايد تأييد ملكوت ابهی واجب و تلقين ملأ اعلی لازم ملاحظه فرمائيد كه حجاب رقيقی بصر را از مشاهده منظر اكبر منع نمايد و پنبه خفيفی سمع را از نغمات جان‌پرور محروم كند صداعی عقل را از ادراك معانی كلّيّه باز دارد و فقاعی هو ش را از احساس آثار جليله غافل كند رطوبتی در دماغ مذكوم را از طيب مشموم محروم نمايد و قطره از سمّ نقيع مسموم را معدوم كند پس ملاحظه فرما كه آفتاب عالم انسانی را نقاب بسيار و جمال حقيقت را حجبات بيشمار حتّی حجاب نور نقاب جمال ظهور گردد چه كه ضعيف البصر را نور آفتاب جهان‌تاب اعظم نقابست و شعاع ساطع لامع اكبر حجاب "محجبة خلع العذار نقابها" چنانچه ملاحظه ميفرمائی كه انوار شمس حقيقت شرق و غرب را احاطه نموده و صيت بزرگواريش گوشزد اهل خاور و باختر گشته در جميع مجالس و محافل عالم ذكر اسم اعظم شمع انجمن است و كمالات و عظمتش چون آفتاب روشن با وجود اين اكثر اهل ايران هنوز در خواب غفلت بی‌پايان مستغرق با وجود آنكه مشرق اين نيّر تابان خطّه ايران بود و مطلع اين بدر منير اقليم طهران "فيا حسرة علی الغافلين من هذا الفضل العظيم" اغيار هوشيار گشتند و ياران بخواب تغافل گرفتار بايد اهل آن اقليم با قلب سليم و خلق عظيم در فرح مبين مبعوث شوند و سكان آن سامان با كمال روح و ريحان و سرور و حبور بی‌پايان در جهان يزدان محشور گردند و كف زنان و پای كوبان نعره يا بشری بفلك اثير رسانند كه الحمد للّه از منبت سدره مباركه‌اند و از مغرس دوحه رحمانيّه از مطلع بدر منيرند و از مشرق نيّر فلك اثير ولی صد هزار حسرت كه از اين موهبت بيخبرند و در زاويه غفلت مستقرّ اگر چه اين از سنن الهيّه است "وَ لَن تَجِدَ لِسُنَّتِهِ تَبدِيلاً" اهل بطحا سراج محمّدی را در صدد اطفا بودند و معالم احمدی را در تهيّه امحا اهل جليل كه هم وطن حضرت روح بودند بر سدّ باب فتوح برخاستند اگر نفحات روح بخش روح را از مرور بر بقعه مباركه منع نمودند ولی در شرق و غرب منتشر شد و اگر رائحه طيّبه گلستان الهی را از عبوق در وادی طوی باز داشتند ولی در شمال و جنوب دنيا متضوّع گشت سبحان اللّه اين چه سرّی بود و اين چه حكمتی بود كه بيگانگان آشنا شدند و آشنايان بيگانه سيّد قرشی محروم ماند و بلال حبشی محرم گشت قسم بجمال قدم كه عنقريب سلاله اهل ايران طيش آباء را فراموش كنند و از فرط عيش در جوش و خروش آيند كه باين نسبت مشرّفند و باين منقبت مبجّل مستغرق بحر عنايتند و ملحوظ بنظر عاطفت

باری ای عمّه مهربان خفتگانرا بيدار كن و بيهوشان را هوشيار بيخردان را بعقل و دانش دلالت نما و افسردگان را بشعله محبّت اللّه و نور معرفت اللّه يعنی اين جام موهبت را اوّل خود از دست ساقی عنايت بنوش و بنوشان و اين شهد هدايت را از معدن حلاوت بچش و بچشان چون جمال رحمن را مدّت سجن طهران و زندان و اغلال گران منتهی شد و ياران بشرف مثول فائز شدند چه عنايت و الطاف در حقّ آن عمّه مهربان مبذول فرمودند در ايّام عراق و چه در سائر بلاد و چه در اين سجن اعظم تا اواخر ايّام صعود چون جمال قدم ذكر آن عمّه را ميفرمودند آثار عنايت از چهره مبارك ظاهر ميشد آن الطاف را فراموش مكن و آن نغمه الهی را از گوش هوش برون مفرما الحمد للّه اين موج بحر عنايت را مشاهده نمودی و آن تبسّمهای جان‌افزا را ديدی و آن بيان را شنيدی و آن شهد حيات چشيدی بگو چگونه دل بريدی

ای عمّه مهربان از انصاف مگذر آن عنايت را بروايتی تبديل منما و آن موهبت را بحكايتی از دست مده آن ماء معين را بغساق و حميم مبادله مفرما و آن عذب شراب را بوهم سراب مقايسه مكن آن بدر منير را بشی حقير موازنه منما آفتاب حقيقت بظنون نفوس خفّاش طبيعت مستور نماند و لعاب عنكبوت اوهام بر روی تابان جمال رحمن پرده نكشاند رايت يزدانست كه مرتفع در قطب جهانست آيت سبحان است كه مشرق از افق امكان است بحر اعظم است كه موجش رو باوج است و جيوش عرمرم است كه از ملكوت ابهی در هجوم دمبدم است و بنفحات قدس محيّ رمم لشكر نجات است كه صف شكن جيش ظلماتست نسائم حدائق توحيد است كه روح بخش اهل تجريد است و شميم عنبرين رياض يقين است كه نافه مشكين غزالان علّيين است

باری ای عمّه مهربان بغافلان بفرما كه انصاف بدهيد آيا از اوّل ابداع تا بحال چنين ظهور پر نوری باين عظمت كبری و جلالت عظمی ظاهر گشته تا شبهه عارض شود و باعث تردّد گردد ملاحظه كنيد كه سائر ظهورات هر يك با قومی يا قبيله مقاومت نمودند يا خود مجادله و محاربه كردند چنانچه حضرت خليل با نمرود مردود و قوم عنود در افتاد و حضرت كليم هدف سهام فرعون لئيم گشت و حضرت روح در دام عناد يهود جحود افتاد و حضرت فخر رسل مبتلا بقبيله از قطاع سبل گرديد و حضرت اعلی روحی له الفداء در تحت مخالب سباع شيعه مبتلا گشت امّا جمال قدم و اسم اعظم روحی لتربته الفداء فرداً وحيداً واضحاً مشهوداً من دون ناصر و معين بنفس مبارك مقابله با جميع دول و ملل فرمود و مقاومت با من فی الارض كرد چون شمع روشن بود و چون شمس ساطع بر هر انجمن هميشه پرده بر انداخت و علم بر افراخت و سينه مبارك را هدف سهام احزاب بساخت نه پرده نشين شد و نه كشكول بدوش و حيران و سرگردان و فراری در هر سرزمين دمی نياسود و شبی در بستر راحت و بالين امنيّت نيارميد هيچ صبحی آسايش جان نيافت و هيچ شامی راحت وجدان نديد در زير زنجير ندا نمود و در تحت سلاسل و اغلال فرياد بر آورد از بدو امر تا يوم صعود در دست اقوام عنود مبتلا بود در طهران چون از بند و زندان رها يافت و از وطن مألوف رخ بتافت و بحكم محكم اخراج بلد شد در عراق عرب شهره آفاق شرق و غرب گشت و با جميع ملل در مشقّت و تعب افتاد در را بگشود و صلای عام داد جميع فضلا و علمای ملل هجوم آوردند و باعتراض و جدال برخاستند و شبهات القا نمودند هر يك جواب صريح شنيدند و برهان قاطع ديدند و حجج بالغ شنيدند و از هر علمی سئوال نمودند و مسائل غامضه و مطالب معضله سؤال كردند و جواب شافی كافی استماع نمودند بقسميكه كلّ اذعان نمودند و اقرار بعلم بی‌پايان كردند نفسی بساحت اقدس حاضر نشد مگر آنكه قانع شد و عالمی سؤالی نكرد مگر آنكه اقرار و اعتراف ببزرگواری نمود با وجود اينكه وحيد و فريد بود و ناصر و معينش معدودی ضعيف زلزله در اركان عراق انداخت و اهل نفاق را هميشه خائف و هراسان داشت سطوتش چنان در عروق و اعصاب نفوذ نموده بود كه نفسی در كربلا و نجف در نيمه شب جرئت مذمّت نمينمود و جسارت بر شناعت نميكرد تا آنكه كلّ طوائف و ملل متّفق شدند و پای دول در ميان آمد از عراق بمدينه كبيره هجرت شد و وضع و حركت و استغناء و وقار و بزرگواری جمال قدم بشهادت صدر اعظم البتّه بسمع شما رسيده سبحان اللّه با وجود آنكه ميرزا حسين خان آنوقت سفير دربار عثمانی بود و بكمال جهد و جد ساعی در وقوع اين هجرت بود با وجود اين بوجود مبارك و حسن حركت و روش و سلوك جمال قدم چه در عراق و چه در آستانه و چه در اين سجن اعظم پيش آشنا و بيگانه افتخار مينمود عظمت امر را ملاحظه فرما كه بچه قسم است "الفضل ما شهدت به الاعداء" باری بعد از مدينه كبيره ببلغار و صقلاب جمال قدم را ارسال نمودند تا اين نداء بكلّی منقطع گردد و اين انوار منتشره از مطلع آفاق بكلّی مفقود و پنهان شود امّا آن جوهر وجود در محلّ منفی بقدرتی عظمی و قوّتی كبری ظاهر شد كه خوف و هراس قلوب اهل آن سامان را مستولی شد كه مبادا اين شعله در آن خطّه جهان افروز گردد و اين نار موقده الهيّه عالم سوز. در شور بين سفير و صدر كبير كار بر آن قرار گرفت كه جمال قدم را در سجن اعظم قرار و مكان دهند و در گوشه نسيان اندازند چون آن آفتاب افق رحمن از مطلع زندان اشراق نمود انوار عظمتش بآفاق رسيد و توقيعات ملوك نزول يافت و خطابات شديده بناپليون و رئيس مشهور وصول پذيرفت باری عظمت امر بقسمی در سجن اعظم ظاهر شد كه هر كس حاضر ميشد گمان سلطنت مينمود در ساحت اقدسش جميع اعناق خاضع بود و كلّ رقاب ذليل جميع طوائف و ملل بخضوع تامّ قائم و كلّ قبائل و امم ببزرگواری و عظمت و علوّ منزلت و سموّ مرتبت جمال قدم قائل و معترف نهايت اينكه چنانكه بايد و شايد عارف نه

ای عمّه مهربان امكان از نسيم جان بخش خوی برادر بزرگوارت در اهتزاز و آئينه جهان نمای جهان از پرتو رويش روشن و ممتاز صيت بزرگواريش طنين در سپهر برين انداخته و آوازه دلبريش در جهان علّيين افتاده آيا انصاف است كه ورقه از سدره مباركه‌اش مهجور ماند و ثمره از شجره طيّبه‌اش محروم گردد لا و اللّه آن عمّه محترمه بايد سرحلقه ورقات مقدّسه باشد و شمع افروخته در انجمن مخدّرات منجذبه در كتاب علّيين آيه مبين باشد و در دفتر موقنات عنوان عظيم قسم باسم اعظم كه در نهايت حسرت اين كلمات تحرير و اين عبارات تقرير يافت

ای عمّه مهربان اين آواره صحرای محبّت اللّه نظر بمحبّت مخصوص كه از بدو طفوليّت بآن عّمه مهربان داشت بتحرير اين كلمات پرداخت و بنگارش اين عبارات متصدّی گشت من آنچه شرط بلاغ است با تو ميگويم آيا بخاطر داری كه در كودكی و طفوليّت چه دل‌بستگی بشما داشتم و الآن نيز بحقّ تربت مباركه و مطاف ملأ اعلی كمال محبّت را دارم و از اينجهت حسرت و افسوس ميخورم

ای عمّه حنون تا وقت باقی است فرصت را غنيمت دار و يوسف مصر الهی را بثمن بخس دراهم معدوده مفروش "صحبت يوسف به از دراهم معدود" دراهم معدود در اين مقام نفوسی هستند كه سبب احتجاب گردند و علّت نقاب آن روی چون آفتاب اگر اندك ملاحظه شود مقامات و شئون هر نفوسی از روش و سلوك واضح و مشهود گردد

ای عمّه طيّبه تو ميدانی كه اين عبد لسان طعن ندارد و تا بحال نسبت بنفسی كلمه نقصی از لسان نراند و لكن چند كلمه مجبوراً بيان حقيقت است نه طعن و وهن در حركات و سكنات و مراتب درجات و صعود و هبوط نفوس ملاحظه نمائيد و در روش و سلوك دقّت نمائيد حقيقت هر نفسی آشكار و مشهود گردد احتياج بدليل و شهود نماند

ای عمّه مكرّمه بدر منير را انوار مبين بايد و سراج وهّاج را پرتو اثير بحر اعظم را موج درر بار بايد و عنقای مشرق قدم را اوج پر انوار ابر آذری را فيض بهاری شايد و نسيم سحری را روائح جان‌پروری شجره طيّبه ثمره آبدار آرد و معين صافی آب خوش گوار روح مسيحائی حيات ابدی بخشد و عصای موسوی ثعبان مبين بنمايد پس معلوم شد كه آفتاب را انوار بايد و گلزار را رائحه عنبر بار دريا را موج عظيم بايد و عنقا را اوج رفيع ظهور مظاهر احديّه محض احيای ارواح در قميص خلق جديد است و اشراق شمس حقيقت محض تربيت و ترقّی در جميع مراتب در اين عصر مجيد با وجود اين نفوس پر خمولی كه بذاتها محتاج مربّی و محافظ و معين هستند چگونه توانند كه مربّی آفاق گردند و فائض بر اهل ميثاق لا و اللّه ذات نايافته از هستی بخش كی تواند كه شود هستی بخش مريض طبيب نگردد و ناتوان پزشك دانا نشود در قرآن ميفرمايد "يَدْعُوا مِنْ دُوْنِ اللّهِ مَا لَا يَضُرُّهُ وَ مَا لَا يَنْفَعُهُ ذَلِكَ هُوَ الضَّلَالُ البَعِيدُ يَدْعُوا لَمَنْ ضَرُّهُ أَقْرَبُ مِنْ نَفْعِهِ لَبِئْسَ المَوْلَی وَ لَبِئْسَ العَشِيرُ" انصاف بايد داشت از نفسی كه در تربيت اولاد و عيال و آل عاجز مانده چگونه اميد تربيت اهل آفاق نمائيم آيا در اين قضيّه ذرّه شبهه و ترديد است لا و اللّه شما در نهايت تصديق و اطّلاعيد و ميدانيد كه چگونه است باز امر را بر خود و بعضی مستور ميدارند و مشتبه مينمايند

ای عمّه عزيزه ابناء برخی از مدّعيان كه خويشرا مربّی كلّ ميخوانند و قطب فلك اعظم ميشمارند باين بقعه مباركه پناه آوردند و بقدر وسع خويش رساله در ايمان و ايقان خود و استدلال بر امر مبارك و بطلان مادون مرقوم نمودند و بخطّ خودشان در نزد امة اللّه خديجه سلطان موجود ولی از حركت و روش و تربيت قسم بتربت مباركه چنان مخجول و در نزد بيگانه و خويش چنان شرمسار و ملول ميشدم كه ايشان را مجبور برجوع نمودم حال ملاحظه فرما كه چون معين از منبع مخلوط بطين يعنی آب از سرچشمه بگل آميخته بود چگونه صفا بخشد و سبب حيات گردد" فاعتبروا يا اولی الالباب" آيا انصاف است كه بقطره كدره از بحر حيات و عذب فرات محروم شد و بشراره از آفتاب جهانتاب محجوب گشت لا و اللّه لا و اللّه لا و اللّه

ای عمّه فطنه قسم بمطاف ملأ اعلی كه در فطانت و ادراك و عقل و هوش تو بر ديگران كه مدّعی قطبيّت جهان رحمن هستند امتياز و رجحان داری طفلی را كه شما در آغوش مهر و محبّت تربيت نموده بوديد از هر جهت مشابهت بسائر برادرانش نداشت و مناسبت قبول نميكرد

ای عمّه خانم گيرم كه بعضی لسان عرب ندانند و فصاحت و بلاغت نشناسند و بصحيح و سقيم كلام در آن زبان پی نبرند از اين جهت امر بر ايشان مشتبه شود اشعار فارسی از قصائد و غزليّات و مثنوی كه در دست است كفايت است يا للّه اين چه حميّت و غيرت پر مضرّت است كه چشمها را نا‌بينا نموده و گوشها را ناشنوا سبحان اللّه اين چه سرّيست آخر بعد از صعود حضرت اعلی روحی له الفدا تا بحال چه آثار قدرتی و بزرگواری از ما دون حقّ نمودار شد كه حجاب از مشاهده شمس حقيقت گشت با وجود آنكه حضرت اعلی روح العالمين له الفدا بنصّ صريح ميفرمايد "إيّاك إيّاك أن تحتجب بالواحد البيانيّه فإنّه خلق عنده" و واحد بيانی هيجده نفر حروفات حيّ و نوزدهم خود آنحضرت است ملاحظه كنيد ميفرمايد بمن و حروفات من محتجب مشو و ايمان خويش را بر اقرار و اقبال ما معلّق منما و از جمله حروفات جناب قدّوس‌اند كه بنصّ بيان سيزده واحد مرآت در ظلّ او هستند

ای عمّه مهربان قدری در رياض بيانات حضرت اعلی روح الوجود لمظلوميّة الفدا سير و سياحت نمائيد و بعضی از ابواب بيان را قرائت و تلاوت فرمائيد و تعمّق و تفكر كنيد كه در مواقع متعدّده در مراتب و شئون و حقائق مرايا چه بيان ميفرمايد تا حقيقت حال چون آفتاب واضح و مشهود گردد

يا عمّتی إلی متی تستغرقی فی الرقاد و تضطجعی فی المهاد فاستيقظی من الهجوع و التزمی الخضوع و الخشوع تاللّه الحقّ إنّ الشمس قد بزغت و إنّ السحاب قد فازت و أنّ الأرياح قد هاجت و إنّ الارض قد "اهْتَزَّتْ وَ رَبَتْ وَ أَنْبَتَتْ مِنْ كُلِّ زَوْجٍ بَهِيجٍ" لو استمعت بأذن واعيه فواللّه لسمعت نقرات الناقور من الملأ الأعلی فی ذكر ربّك الأبهی هل يغنيك الغدير عن بحر النمير أو يغنيك نعيب الغراب عن سفير العقاب أو ينفعك طنين الذباب عن هدير الورقاء أو يحميك محتظر الهشيم من جنود عرمرم عظيم أو يشفيك و يرويك السمّ النقيع و سراب البقيع عن الداء الشديد و العطش فی قفر بعيد لا و ربّك المجيد الّذی أنشأ الخلق الجديد و أنعم بالبصر الحديد لكلّ عبد منيب ذی قلب سليم و خلق عظيم. (عبدالبهاء عبّاس)

**هو اللّه**

ای يار مهربان اوآرگان نامه نامی كه اثر كلك عنبرين بود بكمال فرح مطالعه شد صد شكر كه مژده صحّت وجود ذيجود عالی را داد سبب مسرّت وجدان شد و باعث راحت دل و جان گشت تفصيلی از سياحت اين سفر ذكر فرموده بوديد ان شاء اللّه در اين جهان سفرهای با روح و ريحان خواهيد فرمود و امّا سفر حقيقی روحانی خوشتر و دلكشتر است چه كه اين سفر از عالم خاك بجهان پاكست و از حيّز لا بساحت دلگشای الّاست در دمی شرق و غرب طيّ شود و در ساعتی قدم بعرصه قدم در آيد انسان حكم طائر ساكن و ساكن طائر و جاری منجمد و منجمد جاری يابد حقيقت جامعه انسانيّه بجميع شئون و آثار و احكام و اطوار و تشخّصات و تعيّنات در حيّز وجود و ظهور تحقّق يابد ای رفيق شفيق اگر همّتی داری و فسحتی طلبی و سياحتی جوئی و سير و تفرّجی خواهی اوّل چشم از عالم و عالميان بپوش و از مردم و آدميان بگذر از اوج قبول منقطع شو در كنج خمول چون اين آوارگان مأوی كن و از هر فكری و ذكری آزاد شو و در جميع آن منتظر شرب كأس فنا شو و مترصد هجرت از اين خراب آباد بجان عزيزت قسم كه تا از آنچه ديده و شنيده‌ايم نگذريم و بكلّی منقطع الی اللّه نشويم و از نام و ننگ چشم نپوشيم و صدور را از هر وهم و خيالی مجرّد ننمائيم و در گوشه بی‌توشه‌ئی بذكر خدا فارغ از ما سوی نشويم و بخود مشغول نگرديم فسحت حقيقی نيابيم و سياحت روحانی نكنيم پس تا توانی بخود مشغول شو زيرا حقيقت بشريّه اگر چه مستغرق در ظلمات كونيّه است لكن مقتبس از انوار و اسرار مبدأ حقيقی و افق قدس عالم وجود است چون بخود مشغول شود نورانيّت تزايد نمايد و همه انوار گردد و سرّ حقيقت عليكم بانفسكم آشكار شود سالهاست كه بمشاهده آيات آفاقيّه چشم را روشن نموديم حال خوبست چندی نيز بكشف آثار و آيات انفسيّه مشغول شويم يعنی سر خويش گيريم و از عالم نوش و نيش در گذريم در زاويه فقر صرف مأوی كنيم و در گوشه فنای محض اعتكاف نمائيم تا اين كأس بقا را از دست ساقی فقر و فنا ننوشيم در انجمن ياران شمعی نيفروزيم و در خلوتخانه دل مشعلی مشتعل ننمائيم مثلی است مشهور ايّام را چندی وقف مطرب و می نمائيم ما نيز چندی اوقات را محصور بتوجّه و تنوير حقيقت خويش كنيم تا ملاحظه كنيم كه از افق اعلی و ملكوت اسمی چه فيوضاتی ظاهر و لائح گردد از بخل آوارگان و سخاء ديگران مرقوم فرموده بوديد فقير بينوا چه انفاق نمايد و محتاج پشيز چه چيز احسان كند توانگرانند كه خوان نعمت نهند و ابواب بخشش بگشايند الحمد للّه آنجناب بر سفره مهنّا و خوان مهيّا وارد شديد و از جميع نعماء و الآء موجوده يافتيد گرسنگی در كاشانه فقرا و بی‌برگی لانه ضعفا را فراموش البتّه نموديد ديگر شكايت چرا و روايت از چه رو مگر آنكه بگوئيم از عالم قناعت گذشته‌ايد و ابواب طلب مزيد را گشاده‌ايد و از اين گذشته ما نه مرشديم نه مسترشد نه مريديم نه مراد نه مدّعی علميم و نه مدّعی كمال آوارگانيم بی سر و سامان و بی نوايانيم بی برگ و مستمند و پريشان نهايت آشفته جمال دلبريم و دلداده كوی مهوشيم دردمند طبيب الهی هستيم و مستمند توانگر معنوی مرغ ضعيفيم لكن گرفتار دام او هستيم پشه حقيريم لكن در پناه سليمان كشور رحمانی هستيم و از اين گذشته چون ببازار جوهريان گذری نه تجلّی ياقوت رمّانی بينی و نه جلوه لعل بدخشانی نه لؤلؤ لالا مشاهده كنی و نه درّ درّی يكتا لكن چون بدكه خزفيان بگذری امواج خذف بينی كه مكشوف موج ميزند و تلال شيشه بدل ملاحظه نمائی كه برق ميزند لكن صد هزار بار خزف بدانه گوهری برابری ننمايد تفسير سور و آيات قرآن مجيد را خواهش فرموديد چيز مختصری مرقوم شد لكن چون ميدان مقابليست خوش نداشتم ارسال نمايم لهذا باقی گذاشتم و از اين گذشته اين آيات رنّه لاهوتيّه و نغمه رحمانيّه است اين طيور بال و پر شكسته را چه توانائی كه در اين فضاء وسيع و اوج رفيع پرواز نمايد مگر "لَا يَعْلَمُ تَأْوِيْلَهُ إِلَّا اللّهُ وَ الرَّاسِخُونَ فِی العِلْمِ" را ملاحظه نفرموده‌ايد اين عبد خود را تشنه قطره‌ئی از بحر علم مشاهده مينمايد و اينكه چيزی مرقوم شد نظر بخواهش آنجناب بود خبر پر مسرّتی شنيدم و بسيار مسرور و ممنون گشتم كه اراده نموده‌ايد كه بمجمع دينی در امريكا تشريف ببريد و بسط حقيقت دين مبين الهی و حقيقت قرآن عظيم و علوّ منقبت تعاليم الهی را بفرمائيد اين عزم بسيار مقبول و محمود چه كه اهالی آن صفحات ابداً ازحقائق قرآن و اساس دين مبين و شريعت سيّد ولد عدنان خبری ندارند بعضی روايات مفتريه و اوهامات كاذبه شنيده‌اند و بآن اكتفا نموده‌اند بسيار خوبست كه از اسرار مصحف كريم و حقائق تعاليم و روش و سلوك و اخلاق و اعمال بزرگان پيشين و قواعد و قوانين و اصول و فروع دين مبين اسلام با خبر شوند و نبوّت خاصّه سيّد المرسلين ثابت و محقّق گردد و فی الحقيقه شما اگر در اين امر عظيم و خطب جسيم همّتی بفرمائيد اجر جزيل و تأييد ربّ جليل مقرّر و محتوم است و چنين امريرا مثل شمائی بايد اقدام نمايد چه كه سائرين از عهده بر نميايند از خدا ميطلبيم كه تأييد و توفيق عنايت فرمايد و خبر و تفاصيل را باوضح عبارات مفصّلاً بما خبر دهيد كه سبب سرور و شادمانی وجدانی گردد باقی هميشه بر سرير شادمانی مستقرّ باشيد و السلام.

 مؤرّخه ١٥ ذی القعده سنة ١٣١٠ (عبدالبهاء عبّاس)